

سیاست اروپا در ایران اوراقی چند از تاریخ سیاسی و دیپلماسی*

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

تألیف دکتر محمود افشار یزدی - ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری
به انضمام چند گفتار دیگر از مؤلف و بعضی اسناد و نامه‌ها
مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی سپرده به
دانشگاه تهران

شماره ۸ - ۱۳۵۸ هجری شمسی، ۱۹۷۹ میلادی
تهران - ۵۰۸ ص + ۱۸ + ۴۸ سند و تصویر + نقشه
بهاء ۶۵۰ ریال، چاپ و صحافی شرکت افست، سهامی عام.

این کتاب از خاطره‌انگیزترین کتابهای روزگار ماست. مؤلف که بحمدالله در عشرهٔ تسعین است و از سلامت کامل برخوردار، رسالهٔ دکتری خود را به زبان فرانسه نوشته و چاپ شده در سال ۱۹۲۱ میلادی - شصت سال پیش - سه سال پس از پایان جنگ بین‌الملل اول، و دو سال پس از عقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ که در ایران باعث ورق خوردن صفحات تاریخ ما شد. رسالهٔ دکتری، آن نیز با

*. مجلهٔ آینده، شماره‌های ۱۰-۱۲، دی - اسفند ۱۳۵۸، صص ۸۵۴ تا ۸۶۱.

همدرسانی مثل مرحوم علی اکبرخان داور، آن نیز در شهر لوزان کنار دریاچه لمان و شهر زیبای سرزمین آزادی‌ها، دلبستگی‌ها و زیبایی‌ها.

کتاب فصلی چند در باب گذشته، اواخر صفویه به بعد در بر دارد، اما شاهبیت آن وقایع و حوادث جنگ بین‌الملل اول در ایران، و صرفاً عقد قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ و مسئله نفوذ بریتانیا و روسیه در ایران است و طبعاً پای فرانسه و آلمان هم به میان می‌آید.

آن روز که مؤلف کتاب را می‌نوشته، بسیاری از رجال دائرمدار امر و بزرگان صاحب‌نظر و اهل سیاست، در قید حیات و در عین فعالیت بوده‌اند و مؤلف در کمال قدرت جوانی و عنفوان شباب، به این در و آن در می‌زند، با وثوق الدوله مصاحبه می‌کند، ناصرالملک را می‌بیند، از تقی‌زاده کسب نظر می‌کند، با هیأت تحریریه کاوه در تماس است، با دکتر مصدق دم‌خور است، سفرای ایران را در پاریس و لندن و سویس و برلن تحت منگنه قرار می‌دهد و در جستجوی سند و نامه با رئیس هیئت نمایندگان ایران در پاریس و کنفرانس صلح و غیره و غیره، مرتب در تماس است، و با این طریق یک رساله متقن و زنده به ژوری و هیئت قضات امتحانیه تسلیم می‌کند که عضو مؤثر آن، در صورت جلسه می‌نویسد: «... شما مدارک متقن و معتبر گرد آورده‌اید، معلومات شما پر دامنه است، نحوه بیان مطلب شما پرمغز و معنی است. من با مدح و تمجید همکارم آقای «رسیه» از شما، همداستان و هم‌سخن می‌باشم، رساله شما موجب افتخار دانشگاه است ... «البته به عادت معهود معلمان، ایرادات رساله را هم بیان کرده است. و خوشبختانه آقای دهشیری، عین صورتجلسه امتحانی را ترجمه کرده و در پایان کتاب آورده است که به نظر من، برای ما معلمان تاریخ دانشگاه و برای

محصلان دوره‌های فوق لیسانس و دکتری خود یک پا درس تازه و دلپذیر است، هرچند مربوط به شصت سال پیش باشد.

هم‌کلاسی‌های مؤلف طبعاً همه در خاک خفته‌اند، مثل دکتر پل کتابچی خان، محمدحسین امین، ابوالحسن حکیمی، اسدالله بهشتی (پسر ملک - المتکلمین)، نظام‌الدین امامی خویی (پسر امام جمعه)، داود پیرنیا (پسر مشیرالدوله)، و غیره و غیره. فعالیت مطبوعاتی دکتر افشار با علی‌اکبرخان داور همراه و متوازی بوده است. راستی نمی‌پرسید چرا این یکی شد دکتر افشار و آن یکی تنها علی‌اکبر داور؟ اگر این دو هم‌دوره بودند پس دکتری داور چه شد؟

دکتر افشار در یک جا می‌نویسد: «روزی داور به دیدن من آمده بود، گفت: رفیق، چه خیال داری؟ چه می‌خواهی بکنی؟ گفتم تازه آمده‌ام و نمی‌دانم. پرسیدم نظر شما چیست؟ گفت: دو راه بیشتر نیست. یا باید روش ذکاءالملک فروغی را پیش گرفت، اول معلم شد، بعد قاضی، بعدتر وکیل مجلس و تا آخر که راه دور و درازی می‌باشد. دیگر راهی که من (داور) پیش گرفته‌ام. اول باید وکیل شد ... (ص ۴۵۷ کتاب).

اما داستان داور بقیه دارد، که من یک وقت دیگر از خود دکتر افشار شنیده‌ام و متأسفانه در کتاب یاد نشده، ولی من آن را نقل می‌کنم.

دکتر افشار می‌گفت: داور در ژنو تحصیل می‌کرد و من در لوزان. (این را هم عرض کنم که ژنو تا لوزان فاصله زیادی ندارد، دو شهرک زیباییند در کنار دریایچه لمان با نیم ساعتی فاصله، پس این دو اغلب باهم بوده‌اند). دکتر افشار می‌گفت ما خبردار شدیم که یکی دو ماه دیگر داور از رساله دکتری خود دفاع خواهد کرد. خیلی خوشوقت بودیم و می‌دانستیم که رساله پر سر و صدایی دارد

و همه آرزو داشتیم در جلسه او شرکت کنیم.

یک روز داور هراسان آمد و به من (دکتر افشار) گفت: فلانی، من که رفتم که وزیر شوم، خیلی تعجب کردم، فکر کردم شوخی می‌کند، گفتم کجا؟ گفت به ایران. مگر نشنیده‌ای که در مملکت کودتا شده و سید ضیاءالدین روی کار آمده؟ گفتم چرا، ولی این ربطی به ما فعلاً ندارد. علاوه بر آن، تو دو ماه دیگر باید از رساله خود دفاع کنی. داور گفت: من رفتم که وزیر شوم. رساله را هم اگر بخواهم بگذرانم برای همین کار است. اگر در این تحول ما نتوانیم وزیر و وکیل شویم، هیچ‌وقت دیگر امثال وثوق‌الدوله و مشیرالدوله نوبت به ما نخواهند داد و بدین صورت، چند روز بعد، بدون اینکه تحصیل خود را تمام کند - به ایران حرکت کرد.

بدین جهت است که با عنوان دکتری، مثل دکتر افشار یا دکتر مصدق در جلو اسم این محصل باذوق پرحرارت ایرانی مقیم سویس نمی‌بینیم، آخر او دکتری را برای وکالت و وزارت می‌خواست و راه میان‌بر را انتخاب کرد.

رفتنت سوی شهر اجل هست روز روز

چون رفتن غریب سوی خانه گام گام

البته دو راه می‌شود در زندگی انتخاب کرد. یکی راه طبیعی احتیاط، که آرام مثل تقی‌زاده، هر حرفی می‌زند با «اگر» و «احتمالاً» و «حتی‌الامکان» همراه باشد، و حتی یک مسئله بدیهی تاریخی دوهزار سال پیش را هم با کمال احتیاط و وسواس بیان کند. آن‌وقت ممکن است نود سالی هم عمر باشد، و مثل همین جناب دکتر افشار، آدم بماند و بعد از شصت سال چاپ دوم و ترجمه رساله دکتری دوره جوانی خود را هم به چشم مسلح غلط‌گیری کند، یک وقت هم

می‌شود آدم مثل علی اکبرخان داور که یک ماه قبل از گذشتن رساله‌اش، نتیجه بیست سال تحصیل خود را زیر پا می‌گذارد و در پای وزارت به سر می‌دود، و می‌آید در مجلس شورا وارد می‌شود و در مجلس خلع سلطنت قاجاریه به نفع سردار سپه تهران را زیر پا می‌گذارد و شب و روز با تلفن و پیغام و مقاله و تهدید و تطمیع همه را موافق می‌کند و وزیر می‌شود و دادگستری را زیر و رو می‌کند و با تیمورتاش و وثوق‌الدوله و سردار اسعد هم گام پیش می‌تازد، و هرچند در منازل وسط راه یکی یکی از این همراهان از پای می‌افتند خم به ابرو نمی‌آورد و وقتی به او می‌گویند مواظب خود باش! می‌گوید: خیالتان جمع باشد، من تا هستم، وزیر هستم!

او درست می‌گفت. یعنی تا آن حد مرید شده بود (یعنی مسلط بر خود و نفس خود) که وقتی احساس کرد که دیگر ممکن است وزیر نباشد، یعنی پس از ده پانزده سال روزی ده پانزده ساعت کار کردن، در سیاست اقتصادی وزارت مالیه شکست خوردن، وقتی از شاه وقت پرسید: پس چه کنم؟ و او گفت برو بمیر!

او بی‌اختیار همان شب سمی مهلک در آب حل کرد و نوشید، و صبحگاه، آفتاب زمستان تهران بر کالبد سرد وزیر مالیه مقتدر پهلوی تابیدن گرفت.

او حق داشت که خودکشی کند، زیرا یک سال پیش یعنی در اطلاعات ۲۱ خرداد ۱۳۱۷، این آگهی، لابد به اطلاع خود وزیر مالیه، دربارهٔ ماترک دوست قدیمی‌اش منتشر شده بود: «... به آقایان مظفر، ابری، شاهرخ (پسر) و لیلی (دختر) و خانم احترام (عیال) و عبدالحسین فرمانفرمائی‌ان (پدر) و فاطمه عزت مظفری (مادر) وراثت مرحوم فیروز فیروز اعلام می‌شود، به موجب سند رسمی

شماره ۱۰۴۵۴ نسبت به دو دانگ مشاع از شش دانگ باغ فرمانیه - با اراضی اطراف آن - به انضمام استخر واقع در شمال باغ مزبور، و حق‌المجری از قنات باغ چال، و یک دانگ مشاع از سه دانگ مشاع از یک رشته قنات اختصاصی فرمانیه واقعات در بخش ۱۱ شمیران، ثمن معامله یکصد و پنجاه هزار ریال - به آقای دکتر یحیی شهردار نموده^(۱) و در مدت مقرر از حق خود استفاده ننموده، و فوت نموده، نظر به اینکه محل اقامت شما معلوم نیست! لذا طبق ماده ۷ آئین‌نامه و مفاد ماده ۳۴ قانون ثبت به شما آگهی داده می‌شود چنانچه ظرف سه ماه از انتشار آگهی کلیه بدهی مورث خود را با اطلاع این شعبه به بستانکار تأدیه نکنید، بدون اینکه اخطار دیگری به شما بشود، ملک فوق‌الذکر مورد معامله به مزایده گذارده خواهد شد، و طلب طلبکار پرداخت خواهد شد. رئیس شعبه ۳ اجرای ثبت - مهدوی.

ما می‌دانیم که این فیروز فیروز همان نصره الدوله فرمانفرما است که در زندان کشته شد و محکومیت او هم بر طبق همان قانون اصول محاکمات وزراء و همان دادگستری تحول‌یافته «داور» صورت گرفته بود. وی همان بود که مرحوم مشیرالدوله گفته بود: «البته نصره الدوله شاید گناهان زیادی داشت، ولی با این دادنامه و با این محکومیت، شما نصره الدوله را محکوم نکردید، بل دادگستری ایران را در انظار خارجیان محکوم نمودید.»^(۲)

نقل است که در بغداد دزدی را آویخته بودند. جنید برفت و پای او را بوسه داد، از او سؤال کردند، گفت: هزار رحمت بر وی باد که در کار خود مرد بوده است. چنان این کار را به کمال رسانیده است که سر در سر این کار کرده است.^(۳)

نگفته نگذاریم که کتاب سیاست اروپا در ایران دکتر افشار، یک فصل منیع هم دارد تحت عنوان «داور، وزیر مبتکر و مقتدر دادگستری، با نیت و هدفهای خوب، و وسائل بد!»^(۴)

داور درست گفته بود، و تا پایان کار رفته بود. او تا بود وزیر بود! یعنی وقتی فهمید که دیگر ممکن است وزیر نباشد به عمر خود پایان داد. یعنی سر در سر آن کار کرد!^(۵)

می‌توانید این شتاب و دورنندیشی را مقایسه کنید با روش مرحوم تقی‌زاده که وقتی مثلاً برای یک امر جزئی می‌خواست تصمیم‌گیری کند، ده بار با این و آن مشورت می‌کرد - حتی اگر خرید یک کتاب بود - و سپس راه مناسب را برمی‌گزید. مثلاً راجع به همین بازگشت به ایران بعد از حوادث قرارداد و تغییر اوضاع و کودتا، که تقی‌زاده خیال داشته به ایران باز گردد، هزار جور زیر و بالا می‌کرد، چنانکه فی‌المثل مرحوم قزوینی در جواب مشورت او نوشته:

«... خیلی متأسف شدم از این که می‌فرمایید خیال دارید موقتاً به ایران تشریف ببرید. یعنی از نقطه نظر دوری از سرکار و انقطاع روابط علمی و ادبی فیما بین، و الاً از جنبه نفع به حال ایران و ایرانیان شاید تشریف بردن سرکار به ایران مفیدتر باشد از بودنشان در خارجه، اگرچه آن را هم از نقطه نظر شخصی خصوصاً خودم، بنده، بودن سرکار کسی را در خارجه (به واسطه جمع بودن اسباب کار برای کارهای علمی و ادبی و راحت بودن از مزاحمت اغیار که در ایران محال است که این راحتی و جمعی حواس و عدم مزاحمت از معاشرتهای اجباری اضطراری که اغلب اوقات انسان را مستغرق می‌کند به دست بیاید) ترجیح می‌دهم، ولی انسان باید در این‌گونه موارد از دوربین مخصوص عقیده

خود اشیاء را ملاحظه نکند و نقطه نظر شخصی خود را محصور دوایر امور عالم و مقیاس و میزان مصالح فرض ننماید، بلکه به قول فرنگی‌ها به‌طور objective و از حیث نفع و ضرر برای جامعه یک ملتی عموماً حکم بنماید ... امور عالم معلق به اسبابی است که غالباً از اراده ما خارج است. باید گردن خود را زیر چنبر این گنبد دوار غدار کج مدار خواه و نخواه نرم کرد.^(۶)

اتفاقاً یکی از کتابهای بسیار ذی‌قیمت و خواندنی سالهای اخیر، یکی هم همین نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده است که ایرج افشار آن را چاپ کرده حدود سیصد و پنجاه صفحه و حدود شصت نامه که همه آنها را مرحوم تقی‌زاده نگاه داشته بوده است. بنده قبل از اینکه مطلب خود را بگیریم، این تعجب خود را هم اظهار کنم که تقی‌زاده طی نود سال عمر که بیشتر آن را در سفرهای خارج گذرانده، و جابجا شده، و بسیاری هم صورت فرار و گریز و سفر پنهانی داشته است، نمی‌دانم چطور این همه کتاب و نامه و کاغذ را دقیقاً نگاهداری و بایگانی کرده است. گمان کنم همه اینها نتیجه مراقبت همسرش عطیه‌خانم تقی‌زاده - زن آلمانی - اوست که هرچیز را حفظ کرده و نگاه داشته، و البته توفیق او هم - اگر خانمها اجازه دهند و اوقات تلخی نکنند - نتیجه این توفیق دیگر اوست که بچه‌دار نشده است! اگر سه چهارتا بچه ریز و درشت توی خانه تقی‌زاده می‌پلکید، آن وقت می‌فهمیدیم که کاغذهای پنجاه سال پیش که هیچ، به قول کرمانی‌ها، وقتی که بچه کوچکی در خانه به راه می‌افتد باید هاون سنگی را هم به سقف اطاق آویزان کرد! باری، این کتاب، نامه‌های قزوینی خودش یک پا تاریخ معاصر ادبی و گاهی هم سیاسی است، و اتفاقاً در مورد حوادث و وقایعی که در کتاب سیاست اروپا در ایران مورد بحث قرار گرفته، اطلاعات بسیار دلچسب و

خوشمزه‌ای می‌دهد که واقعاً خواندنی است.

فی‌المثل در مورد فعالیت ایرانیان مقیم خارج که دور و بر شاه مخلوع می‌پلکیده‌اند - در نامه مورخ ده فوریه ۱۹۲۴ قزوینی ضمن بحث در باب ابوالعباس مروزی، و بحث اول مآظهرالنیروز و بحث کتاب الاوائل سیوطی، و صبح‌الاعشی قلقشندی، و ابوحفص سغدی و فرهنگ مجمع‌الفرس و اشعار نیمه فارسی ابونواس، و بحث در باب صاحب تاریخ سیستان و غیره و غیره یک‌باره به این نکته هم برخورد می‌کنیم که:

آقای سرتیپ حبیب‌الله خان شبیانی که پریروز خدمتشان بودم ... از قرار تقریر آقای شبیانی ... «قطب منفی» دولت ایران با کمال قوی برای به‌هم زدن ترتیب حالیه ایران می‌کوشند و مخبر مخصوص «تان» از اشد مجاهدین فی سبیل الشیطان است، بلکه به اعتقاد ایشان او یکی از عمال راست و حسابی ایشان است. «قطب منفی» را احاطه کرده‌اند و می‌خواهند امتیاز راه‌آهن بغداد طهران را برای همسایه جنوب بگیرند و از طرف جنوب هم اقداماتی کرده‌اند، و شاهزاده امان‌الله میرزا رئیس ارکان حزب را که آن هم از طرفداران همسایه جنوب است و اینجا بود از راه جنوب به ایران فرستاده‌اند تا آنجا زمینه را تهیه کند، و همه متحداً لهم بر له همسایه جنوب و علیه آمریکایی‌ها و امتیازاتی که به ایشان داده شده است - از قبیل نفت شمال و راه‌آهنی که در آینده دولت ایران خیال دارد به آنها بدهد - می‌نویسند، و وزیر مختار لندن مفتاح‌السلطنه و وزیر مختار بلژیک - که اسمش را نمی‌دانم - و مخبر مخصوص «تان» را که سردار سپه سخت گرفته بود که این سه نفر را عوض بکند - هر سه نفر اینجا هستند و دور شاه را گرفته‌اند، و مخصوصاً مخبر مخصوص خیلی نفوذ در مزاج شاه دارد. و اینها عجالتاً سخت

دور شاه را گرفته‌اند. سردار سپه چندی پیش تلگرافی سخت به شاه کرده بود برای عوض کردن این سه نفر، شاه مانع شد، مجدداً تلگراف کرده است.

تازگی سه نفر: یکی فهیم‌الدوله از اقوام مخبرالدوله (شاید برادرش) که در کابینه اخیر مشیرالدوله وزیر پست و تلگراف بود، و دیگری رهنما مدیر روزنامه ایران و سومی مؤدب‌الدوله پسر مرحوم ناظم‌الاطباء به عنوان یک میسیون اقتصادی به پاریس آمده‌اند، ولی باز به عقیده آقای شبیانی این هر سه نفر نیز سخت بر ضد کابینه حالیه ایران کار می‌کنند و بر له همسایه جنوب! این معروضات غالباً صدای - اکو - خیالات سیاسی آقای شبیانی است و العهده في الصحة والسقم على الراوى (یعنی با خود ایشان - نه با راوی حقیقی به معنی مصالح که بنده باشم)، و نیز عقیده ایشان این است که اگر سرکار به ایران تشریف‌بردنی شدید، باید احتیاط را از دست ندهید و مواظب شخص شخص خودتان باشید. زیرا که ایشان از دسایس همسایه جنوب خیلی واهمه دارند ...

بینید کار به کجا رسیده که مرحوم قزوینی، راه احتیاط را به مرحوم تقی‌زاده می‌آموزد. به آدمی که از زیر گلوله‌های توپ محمدعلی‌شاه خود را به مأمن روزگار رساند و مدت بیست سال بعد از قزوینی زندگی روی چارچرخه را ادامه داد. خوشحالم که می‌بینم استاد زین‌العابدین رهنما هنوز زنده است، او باید به آقای دکتر افشار بگوید که راه احتیاط کدام بود.

مرحوم قزوینی در آخر نامه باز طبیعت خود را نشان داده خارج از همه این مباحث، تقاضا می‌کند «... مستدعی است اگر ممکن است، تأکیدی به آقای سهیلی در مسکو بفرمایید که دو جلد دیگر جامع‌التواریخ برزین را هرطوری شده است و به هر قیمتی که باشد (اگر فروشی باشد) برای بنده به دست بیاورند که

شب و روز خواب آن را می‌بینم! ... خوب متوجه شدید، من در چه خیالم و ملک در چه خیال؟ درست سر چهار سال بعد از عقد قرارداد ۱۹۱۹، و طغیان خیابانی، و طغیان کوچک‌خان، و طغیان کلنل پسیان، و دو سال پس از عقد قرارداد ۱۹۲۱ میان ایران و روس (قراردادی که با وجود معایب آن، دو بار قطعاً ایران از اشغال نیروی نظامی امریکا نگاه داشته) در این حال و هوایی، مرحوم قزوینی شبها، تنها خواب جامع‌التواریخ رشیدی طبع برزین را می‌بیند! واقعاً که دنیا، این جنگل مولا - چه عجایب مخلوقاتی دارد!

دکتر افشار دو سال پس از عقد قرارداد ۱۹۱۹ این رساله خود را نوشته و طبیعی است اگر کمتر متوجه اهمیت این قرارداد و احتمال پیش‌بینی حوادثی نتیجه از آن شده باشد، اما مثل اینکه همان روزها استاد او پروفسور «رسیه» متوجه این نقص شده که می‌گوید: «متأسفم که نتوانستید موضوع را تا سال ۱۹۱۹ برسانید، یعنی تاریخی که ظاهراً دوره سیاست انگلیس است ... انگلستان در بازی خود مغلوب شده است، شما راجع به آن در صفحه ۱۳۸ به شیوه‌ای بسیار دل‌انگیز سخن می‌گویید، برای چه آن را در پایان کتاب نیاورده‌اید؟»^(۶)

حقیقت آن است که مؤلف در همان ایام از اهمیت قرارداد ۱۹۱۹ غافل نبوده و به همین دلیل مرتباً مکاتبات با وثوق و ناصرالملک پیرامون قرارداد ۱۹۱۹ داشته است^(۷) منتهی نتیجه‌گیری در دو سال بعد از قرارداد البته برای او امکان‌پذیر نبوده، اما امروز، پس از شصت سال که از این قرارداد گذشته است، ما خوب متوجه می‌شویم که همه حوادث تاریخی این شصت ساله اخیر، نتیجه همان توهینی بوده است که در نتیجه قرارداد مذکور متوجه حیثیت ملی ایرانیان گردیده بود، زیرا ما می‌دانیم که عکس‌العمل آن قرارداد - و البته به دنبال قرارداد

۱۹۰۷ - بود که در تمام ایران جنبش‌ها پدید آمد. خیابانی در آذربایجان قیام کرد، کلنل تقی‌خان پسپان در خراسان ایستاد، و میرزا کوچک‌خان جنگلی طلبهٔ پرشور و پرحرارت - خطهٔ آرام گیلان و جنگل ساکت را به هیاهو درآورد، و بالاخره همهٔ اینها در برابر هیاهوی کمونیستهای قفقاز و باکو و پیشرفتهای روسیه ناچار شدند جای خود را به کودتای ۱۲۹۹ بسپارند، کودتایی که پنجاه و پنج سال تاریخ ایران را در اوراق خاص خود «بلوکه» کرد. اوراقی که بعضی صفحات آن هنوز ناگشوده مانده است.

تاریخ شصت‌سالهٔ اخیر ایران، نتیجهٔ توهینی است که قرارداد ۱۹۱۹ مستقیماً به جامعهٔ ایرانی کرد، اگر قبول کنیم حرف توین‌بی را که می‌گوید: «تاریخ، نیست مگر حوادثی که بر اثر تخفیف و توهین به یک جمع و یا ملت، و عکس‌العمل آن پدید آمده باشد.»

فرصت بحث دربارهٔ ترجمهٔ کتاب کم است، ضیاءالدین دهشیری از معلمین باسواد و زبان‌دان دانشکدهٔ ادبیات است که سالها در کمال محرومی به کار بی‌پیرایهٔ خود ادامه داده، با حداقل حقوق و مقام و پایه، حداکثر کار را در دانشکدهٔ ادبیات انجام داده است و از جهت تسلطی که به زبان پارسی دارد، انشاء و تحریر او در این ترجمه خود سرمشق و نمونه‌ای است، برای کسانی که می‌خواهند متون را به زبان فارسی ترجمه کنند، از نوع ترجمه‌هایی که مرحوم مینوی می‌پسندید، و جز چند تن معدود را شایستهٔ این کار نمی‌دانست.

متن قراردادهای مورد بحث هم در پایان کتاب هست، اصل بعضی مقالات به زبان خارجی نیز در پایان کتاب کلیشه شده و بهتر از همه متن نامه‌ها و خط رجال روزگار عیناً در کتاب آمده است که خود بهترین یادگاری است، مثلاً نامهٔ

دکتر مصدق از اوشی (شهرکی زیبا در سویس) به تاریخ دسامبر ۱۹۱۹، نامه و ثوق الدوله با ان طغرای زیبا به تاریخ ۱۹۲۱ (دو سال پس از عقد قرارداد)، نامه فتح‌الله‌خان نوری اسفندیاری، نامه ناصرالملک، چند نامه از تقی‌زاده که در یکی از آنها تصریح می‌کند «باز خیلی ایرانیان دیپلمات در برلین جمع آمده‌اند، ذکاء‌الدوله، مشاورالممالک، ابوالحسن‌خان صدر، صدیق‌السلطنه وزیر مختار سابق واشنگتون، میرزا احمدخان ملک، نظام‌الدین خوبی و هکذا...»

راستی، بچه‌های این طایفه - اگر بچه‌هایی داشته‌اند - امروز در چه حال و هوایی هستند؟ اما دیدنی‌تر از همه نمونه و نوع خط داور است. سبکی دارد که خودش یک دیدنی است (سند شماره ۲۹)، این نامه از ژنو به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۱۹ نوشته شده و در پایان آن گوید «ماه آتیه باید امتحان دکترای خود را بدهم، پس از آن لازم است یک مجلس باهم ملاقات کنیم. امیدوارم که رفته‌رفته مرا خوب بشناسید و روابط امروزمان به یک دوستی محکم آتیه‌داری منجر بشود...» این همان دکترا و همان امتحانی است که در اول یادداشت به آن اشاره کردم و البته هیچ‌وقت به انجام نرسید... نامه‌های مرحوم محمدخان قزوینی هم در آن هست. خصوصاً آنچه که در وصول کتاب «سیاست اروپا در ایران» است. کاش کتاب فهرست اعلام داشت، آن وقت متوجه می‌شدیم که چه کسانی در متن بوده‌اند که امروز در حاشیه‌اند و مؤلف تنها باید به عنوان رضی‌الله‌عنهم از آنها یاد کرده باشد.

یادداشت‌ها:

۱. حالا بیا و یک متر از همین فرمانیه را به یکصد و پنجاه هزار ریال بفروش!
۲. تلاش آزادی، ص ۵۱۲، چاپ چهارم

۳. تذکرة الاولياء عطار

۴. ص ۴۵۴ تا ۴۷۴

۵. نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده، ص ۱۲۲.

۶. ص ۳۲۴ کتاب.

۷. ص ۴۱۴ کتاب.